

چرا انقدر  
لفتش میدن؟



کلی زحمت  
کشیدم

آروم باش آپریل،  
میدونی که از مخفی‌گاه  
تا هرجا بخوان برن  
کلی طول میکشه

کیسی بهشون گفتی  
راس 6:30 بیان دیگه؟  
همه غذاها سرد شد



زندگی خیابونی بهم  
نشون نداد چطوری  
به چیزی غیر خودم  
اهمیت بدم

همیشه تو فکرم بود  
پاز سر ترحم باهات ازدواج  
می‌کنم. بعد نمی‌تونستم صبر  
کنم ازم درخواست کنی

تو هم که کلی  
دیر گفتی

بخشید

که احمقانه به نظر  
میرسه چون اگه به خاطر  
تو نبود زنده نبودم...  
تو و بچه‌ها

اشکال نداره عزیزم  
من بیشتر نگرانم  
چطوری بهشون بگم

یه جورایی، ولی  
اونا جزو خانواده  
منن  
هنوز باورم نمیشه  
جواب مثبت دادی

نگرانی که  
بهشون بگی؟



می‌دونم...  
عادتشون نیست  
انقدر طول بدن

به دانی  
زنگ می‌زنم  
و می‌برسم کجان

حرفش شد...  
اونا هم خیلی طولش  
دادن که اینجا برسن





آماده شید!  
حمله!

خدای من...  
رافا؟



کمین کردن!

ككش



کمین کردن؟  
کی؟

رافا، تو  
زخمی شدی

منو ول کن،  
استاد اسپلینتر...



رافا!  
کجا بریم؟

همینجا!



آپریل جعبه  
کمک‌های اولیه رو بیار  
هرچی داری بیار!

NNNGG



NNNGG

خدای من...



این خوب نیست

آروم باش

دانی بهم کمک کن لباسشو پاره کنم و این خون و جمع کنم

من...

من نمی‌دونم از کجا شروع کنم

باید بفهمیم کدوم زخمش خطرناکتره. تمرکز کن! به خودت بیا

درسته... باشه.. ببخشید من خوبم

کدوم خری براتون کمین گذاشته بود؟

عوضیای فوت...

وقتی از فاضلاب میومدیم بیرون یه تیم از فوت ریختن سرمون

لئو... ناروو

اون عقب نگهبانی می‌داد، مطمئن شد همه سالم بیایم

لعنت بهشون

زود باش رافا... باید مطمئن بشیم لئو سالم رسیده

صد درصد. وقتشه هواشو داشته باشیم

تک تگ اعضای فوت این شهر می‌فهمن چه اشتباهی مرتکب شدن

دست نگه دار رافا...



فعلا اوضاعمون خوبه. از آخریشون تو مترو فرار کردم.  
به نظر میاد به سمت شرقی دارن میرن...  
شاید سمت لنگرگاه

پس صلح چی شد لئو؟  
فکر کردم از این داستانا  
دیگه خبری نیست

راستش تعجب کردم  
صلح تا الانشم  
دووم آورده

وقتی با شیطان  
معامله می کنی  
همین میشه!



پدر چطوره؟

اون... خیلی خون از دست داده.  
داریم تمام تلاشمونو می کنیم  
ولی بدون یه دکتر واقعی...

مطمئن نیستم بتونیم  
نجاتش بدیم



متوجه شدم.  
کیسی،  
ون رو جابجا کن.  
به دکتر لی  
خبر میدم

واپسا. چی؟

می دونم  
نباید حرکتش  
بدیم ولی...

نه، درست می گی  
باید کمک بگیریم



این جنگ... همیشه  
اوروکو مقابل هاماتو  
همیشه اینطوره

کارای سعی  
می کنه تمومش کنه  
برای همیشه

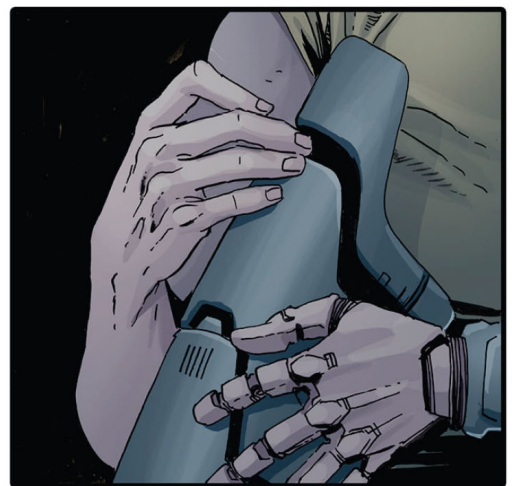
هیس... ما  
هواتو داریم

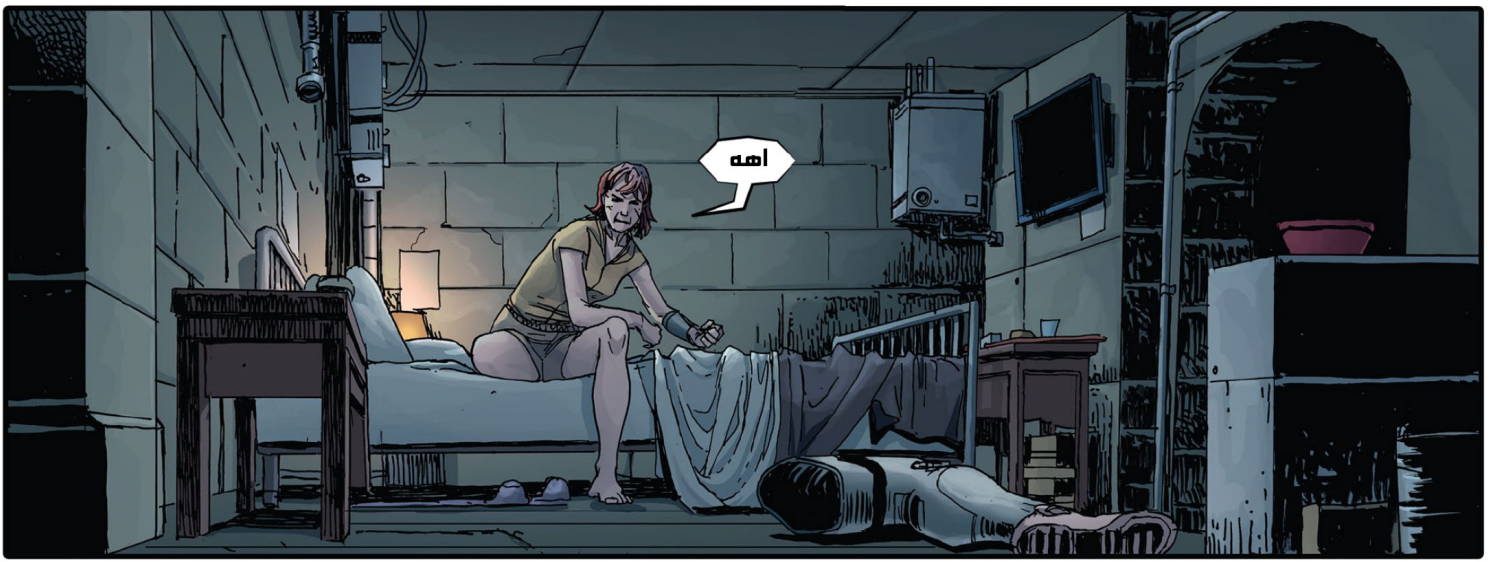


هی  
راف کجاس؟



لعنتی







این قضیه که  
آپریل هنوز زندس  
عجیبه نه؟



آره. هرکی از اون قضیه  
زنده بیرون اومده  
باشه عجیبه

بحث معجزه است

درسته مایک؟

بله بله

درسته







وقتی به هوش  
اومدم حالم  
خیلی بد بود...

به جورایی  
دلم براش  
تنگ شده

برای چند روز  
هیچی یادم  
نمیومد

به جورایی نداره  
راف و چرا اینطوری  
بود هان؟

نمی دونم  
دانی

به خاطر این نیست  
که عصبانی شد،  
فرار کرد و به کار احمقانه  
دیگه انجام داد درسته؟

و چند بار کارای  
احمقانه من، جون  
همتونو نجات داده لئو؟



به اندازه  
کافی نبوده

Wo0000



Wo00000



هیچ وقت...  
کافی نیست

اینطوریه؟ لاقلمن  
با اولین شکست  
دست به خودکشی  
نزدم



احمق  
رقت انگیز!

همیشه همه چیزو  
به خودت ربط میدی

من هر جنگی که  
تو توش بودی رو جنگیدم  
حتی اونایی که خود احمقت  
شروع کردی

باز منو قضاوت  
می کنی؟!



تو می دونستی ماموریت من  
تو برج بود! از اول  
یه بلیط به طرفه بود

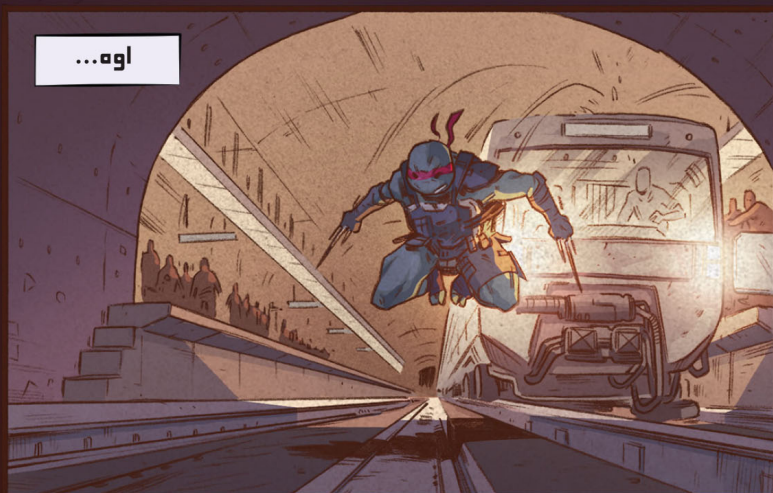
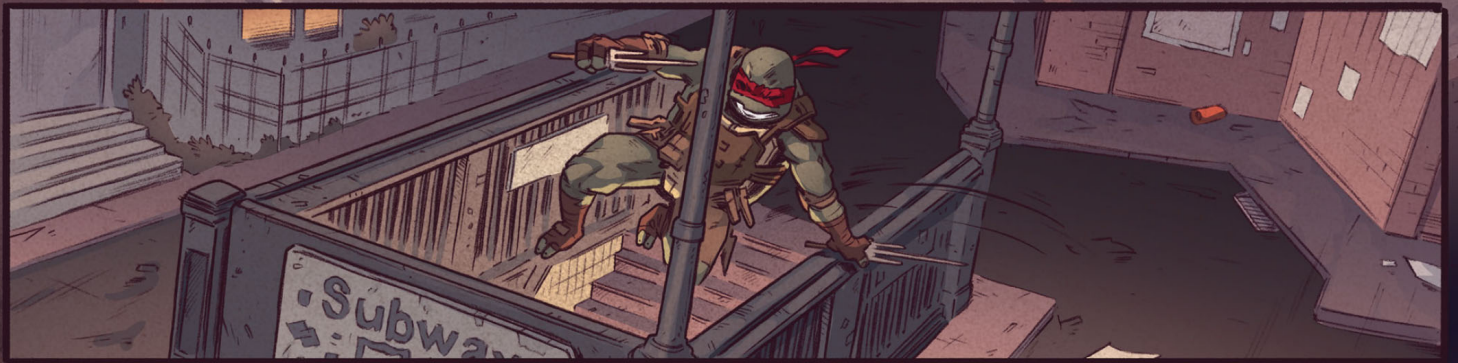
برای پدرمون،  
برای خانوادمون،  
برای...



... شرف

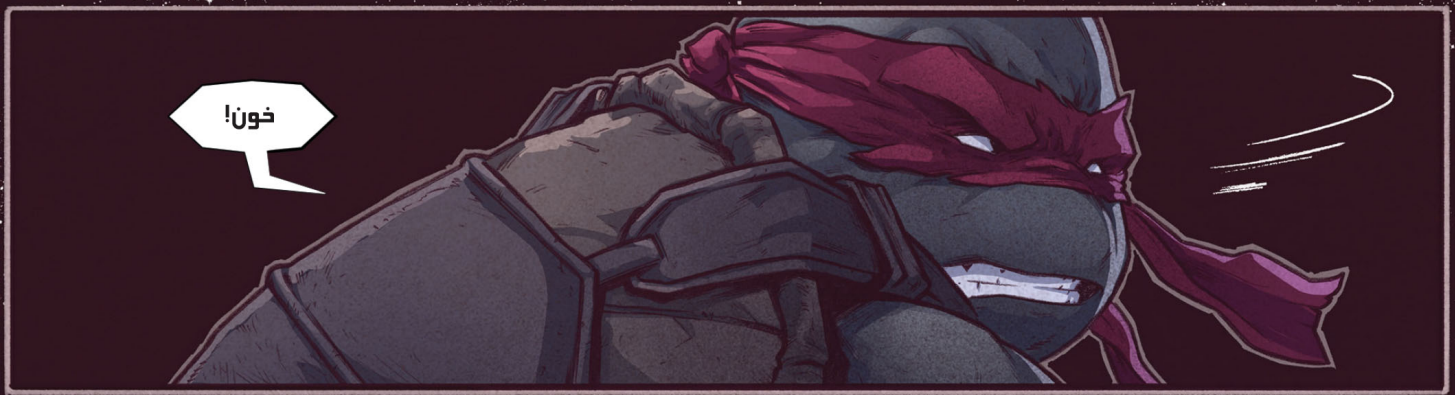


باید بعیره



بیخیال ...  
حماقت محضه.





خون!



اون کجاس؟

هان؟



کاری کجاس؟



احمقا!



بهتون یه دستور ساده  
دادم... جهش یافته‌ها  
رو بکشید!

حالا به خودت جرئت دادی  
برگردی اینجا تا زخماتو خوب کنی  
و داستان شکستتو  
برامون تعریف کنی؟

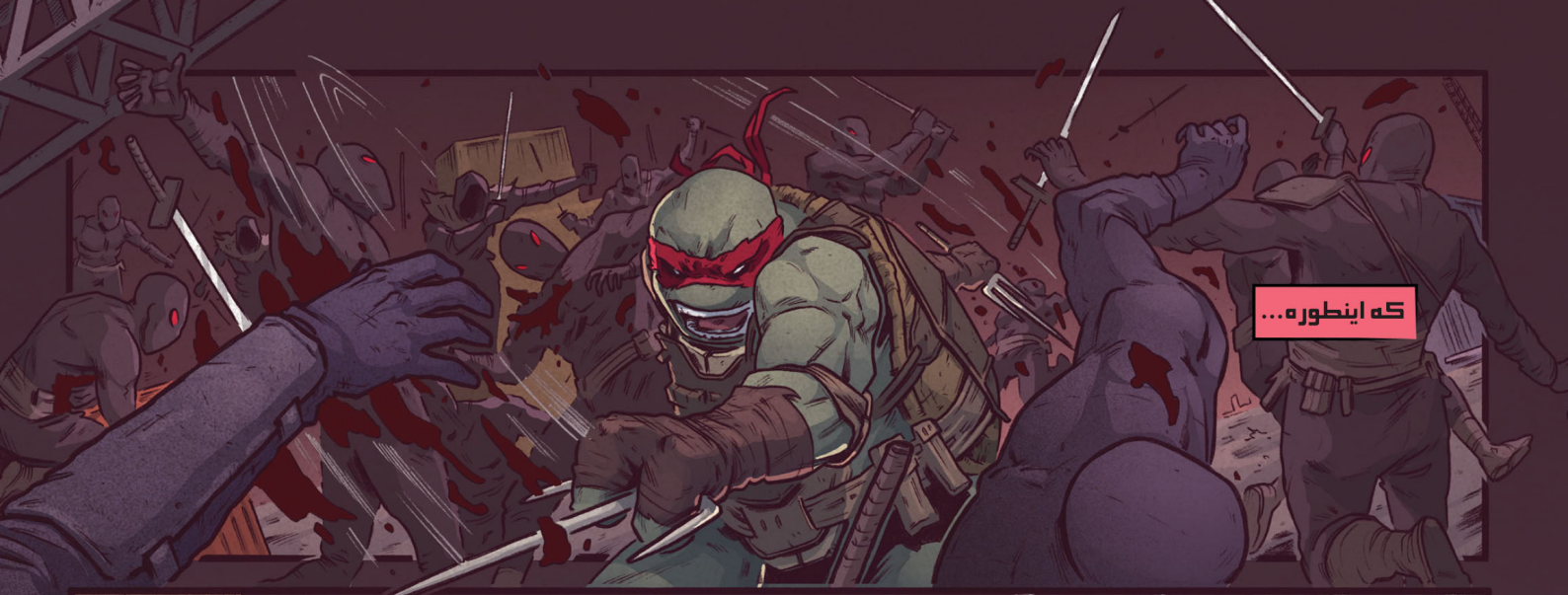
این قابل  
تحمل نیست!



باید کاری که  
شروع کردیمو  
تعوم کنیم

صلح بین قبیله‌های  
هاماتو و فوت  
شکسته شده  
خون ریخته شده...





که اینطوره...



عامل شکستمون  
پیدامون کرد



خب باشه



هیولا رو نابود کنید



یا بینم!



این احمقارو  
فرستادی که کاراتو  
برات انجام بدن  
نه کارای؟!؟



امشب به بار دیگه  
هم این اشتباهو  
مرتکب شدی!



برای خانواده  
کمین گذاشتی

پدرمو کشتی!



این فقط به جور  
تعموم میشه!





پس پشت این انگلا  
قایم نشو و بیا  
یکبار برای همیشه  
تعومش کنیم!



بله...

... تعومش  
می‌کنیم!



احمق بی تربیت  
وحشی!

وحشی؟



حالا کجاشو  
دیدي!

FWAK

GUH





مایکل آنجلو!

این بالا  
چه غلطی  
می‌کنی...



تو باید استراحت  
کنی

ام نتونستم بخوابم  
پس چایی درست کردم  
اشکالی که نداره؟

معلومه که نه...  
قبل اینکه من  
اینجا بیام، اینجا  
آشپز خونه تو بوده  
بخشید...  
وقتی تو رو  
تو تخت ندیدم  
نگرانت شدم



این چایی مال  
وقتیه که اینجا  
زندگی میکردی  
امیدوارم  
هنوز خوردنی  
باشه

ههه  
راستش بهترین  
چایی بود که  
این چند وقت خوردم



من این روزا  
اکتان بالا  
مصرف می‌کنم



بعضی وقتا تو دنیا  
کافئین کافی برام  
نیست میفهمی؟

ام...



دستم؟

آره  
شرمنده



شرمنده نباش.  
 بدون عین همین  
 واسه پام دارم  
 اینا سوغاتی  
 آخرین باریه که  
 همو دیدیم



خیلی خوشحالم  
 زنده ای مایکی

من...  
 آره معنون

منم  
 همینطور



تمام این مدت  
 فکر می کردم...

می دونم. باید کلی  
 با هم حرف بزنیم



ولی اول  
 باید صبحونه  
 بخوریم



راستی این تخم مرغا  
 واقعین نه از این چرت  
 و پرتای مصنوعی که  
 معمولا گیرمون میاد

به لطف بازار سیاه



تازه هم  
 هستن

CRACK



نمیشه بخاریم کاری که  
 هیروتو نتونست تموم کنه  
 رو سالمونلا تموم کنه





میکل آنجلو،  
دوست دارم با دخترم  
آشنات کنم...

کیسی ماری جونز



ما به جورایی  
قبلا همو  
دیدیم



تو اون موقع خیلی  
خون آلودتر و خیلی  
بیهوش تر بودی

SWAK



این خیلی عجیبه. کل عمرم در باره  
شما لاک پشتا خیلی شنیدم ولی فکر  
نمی کردم بکیتونو از نزدیک ببینم

در این مورد  
اشتباه می کردم  
مگه نه؟



کیسی؟



آره... خودمم

تو قراره با مزه هه  
باشی درسته؟



خیلی چیزا واسه  
تعریف کردن  
داریم





شما چه  
مرگتونه؟



گفتم به مبارزه  
خوب بهم  
نشون بدید!



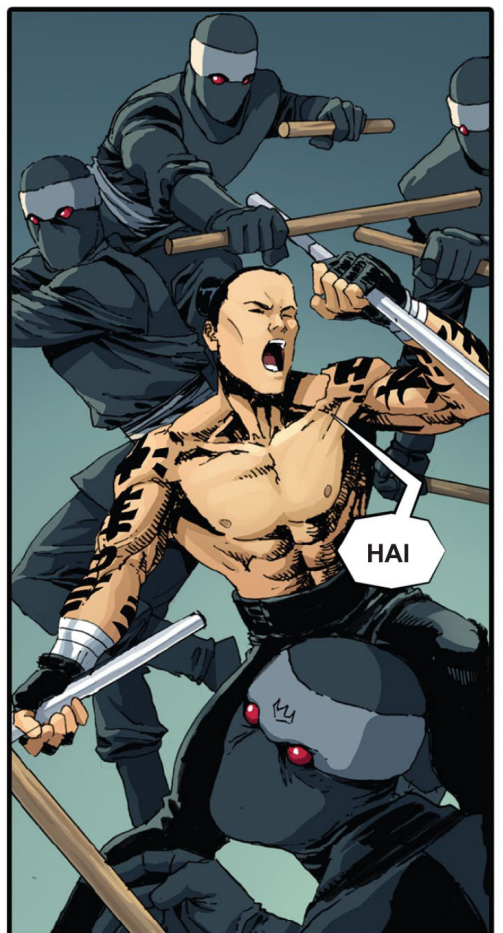
منو بکشید بز دلای...



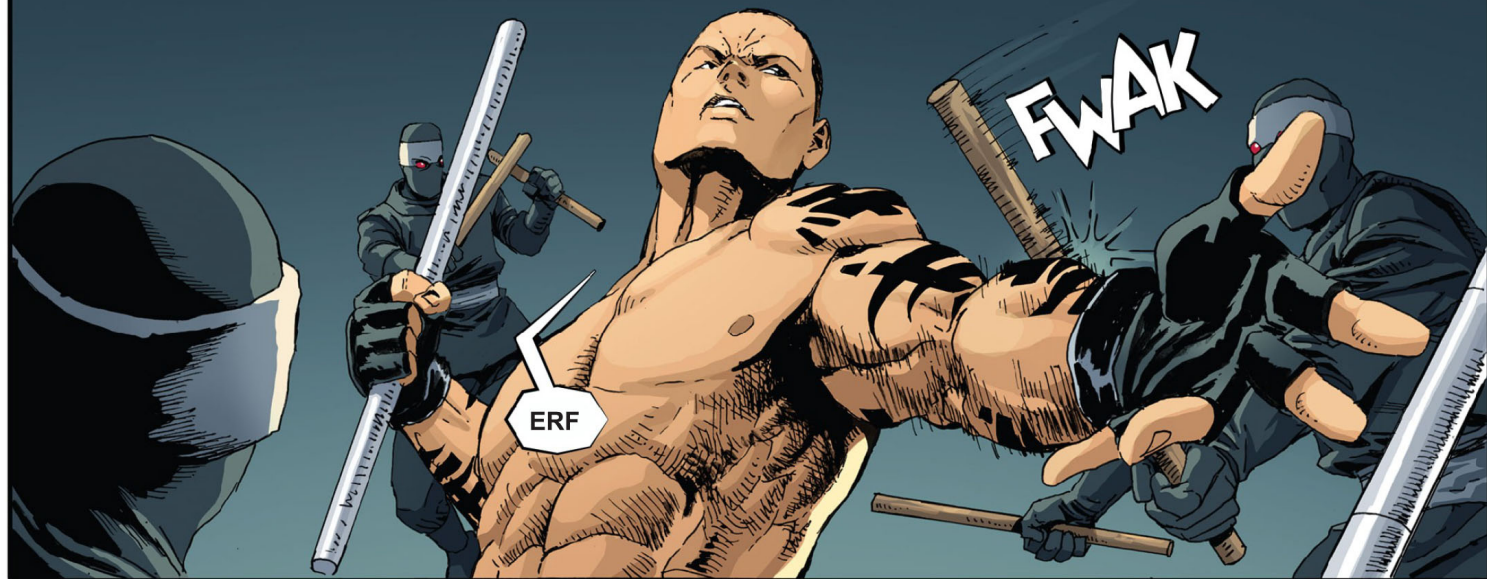
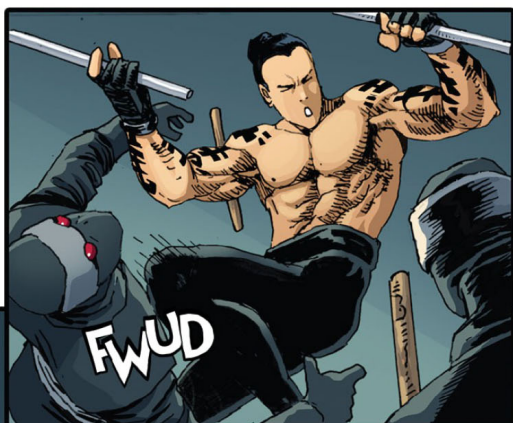
یا میدم  
شمارو  
بکشن



آره.  
همینه



HAI



همم. ضربه خوبی بود

تقریبا استادانه بود





خبرای کامل  
رو میخوام

مشکل کوچیکمون  
حل شد کاپیتان؟

استاد هنوز نتونستم  
جای جهش یافته رو  
پیدا کنم

ناامید کنندس

یه دورانی بود که اونا  
تو کوچوها و پشت بومای  
این شهر می لغزیدن  
و نمیشد دیدشون



حتی این جرتو پیدا کرده  
بودن که به خودشون بگن  
نینجا... ولی در حقیقت  
خیلی ضعیف تر از این بودن



شکی نیست که این موجود  
تو سایه ها قایم شده  
که یعنی باید تاکتیک هامونو  
عوض کنیم کاپیتان عزیز

عوض کنیم  
استاد؟

بله، من میخوام  
تمام نیروهامون  
شهر و زیر و رو کنن



و وقتی اون موجود  
کثیفو گرفتیم،  
نابودش میکنیم...



در دید  
انظار عمومی



الان برو کاپیتان.  
دستوراتمو انجام بده  
ولی یادت باشه...



تو با توجه به شکست  
خوردن کاپیتان ایکوسا،  
تازه به درجه کاپیتانی رسیدی،  
پس فقط یه بار اجازه میدم  
منو ناامید کنی



مجازات دوباره  
شکست خوردنت با کاپیتان  
قبلی یکی خواهد بود



مامان...م

"آروغ"  
ببخشید

... بعد دو  
ساعت کندو ...



... این خوب  
چسبید

درسته. تقریبا یادم رفته  
بود یه غذای واقعی چیه.  
معنون آپریل

خواهش می‌کنم.  
با در نظر گرفتن شرایط  
اوضاعمون خوبه



فقط این پایین پایینا  
انتظار چیز مجلل  
نداشته باش

پایین پایین؟

یه لقبه. نیویورک  
تبدیل به سه ناحیه شد...  
بالا، وسط و پایین

پایین پایین  
خیابون قدیمیمونه...



مردم  
خودمون

بقیمونم  
هستیم



بقیمون؟



پایین پایین میدون جنگه  
و باقی ما زیر زمینیم...  
ما نیروهای  
مقاومتیم



بعد از اینکه بیشتر استراحت کرد بهش  
همه چیو می‌گیم

میتونی براش یه  
پارچه تمیز بیاری؟



حتما...  
باشه

زود باش آنجلو،  
اگه من یه چیز در باره  
مامانم بدونم  
اینه که...



جواب نه رو  
قبول نمیکنه

کندو  
کار می کنی  
آره؟

آره از وقتی کوچیک  
بودم کار می کردم.  
چیزای دیگه هم  
کار می کنم  
سخته  
اینکارو نکنی..



وقتی  
دور و بر اینا  
بزرگ میشی

دیوونه کنندس که با تو  
اینجا وایستادم. کلی داستان  
شنیدم و مامان چندتا از  
عکسای قدیمیو بهم  
نشون داده

شما برای من  
مثل قهرمان  
تو قصه ها بودین

خیلی وقت صرف  
تماشای ویدئوهای تمرینی  
قدیمی و خوردن کردم

حتی سعی کردم  
تا جایی که می تونم  
هنرای رزمی یاد بگیرم  
بیشترش تنهایی



قسمت  
مبارز نینجا؟



همیشه منو  
به هیجان  
میاره

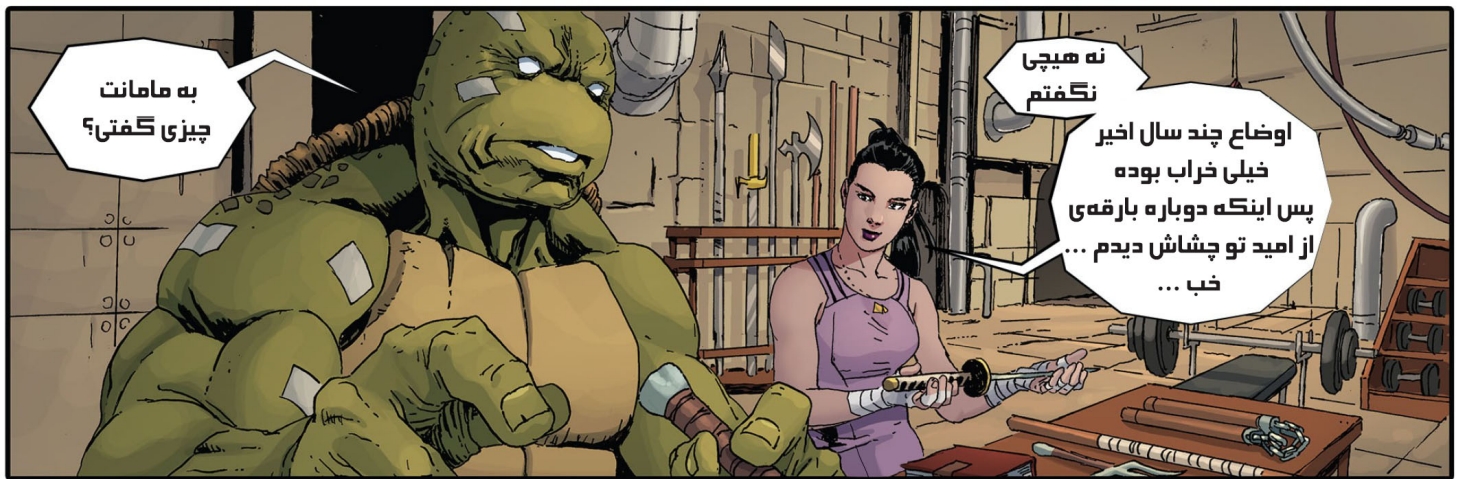
هعم. مطمئن  
نیستم که هیجان،  
هدف مناسبی باشه



خب من یکم از تاریخم  
می دونم. چیزایی  
مثل بوشیدو



... و سپوکو





شروع به راه  
رفتن کردم

به سمت کوهستان. به بچه  
از فاضلاب جنوب منهن  
میره به دل طبیعت

فکر بدیه

عکسای کوهای زیر برفو دیده  
بودم... ولی هیچ وقت رو  
یکیشون قدم نداشته بودم.  
با وجود خون سردیم...

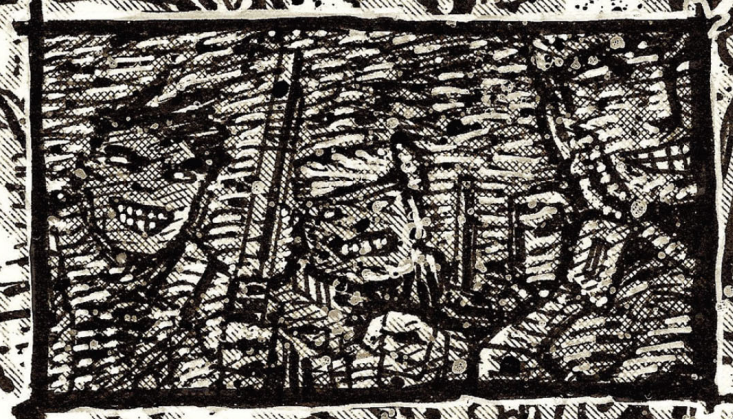
... شانس  
نداشتم

بس به جا پیدا کردم تا به  
آخر قصه خودم برسم





اولش از درد استقبال کردم، لااقل بعد اون همه مدت به چیزی رو احساس می‌کردم



بعد قیامه هاشونو دیدم. داشتن میخندیدن. داشتن به زندگی رو تموم می‌کردن ولی براشون تفریح بود



بدون شرف

اونجا بود که  
عصبانی شدم



خیلی  
عصبانی

ما با احترام  
و شرف بزرگ  
شدیم



از اول برای رستگاری  
و خانواده تمرین کردیم




این سرنوشتم بود...  
تا آخر باید...

تو میدون جنگ باشم





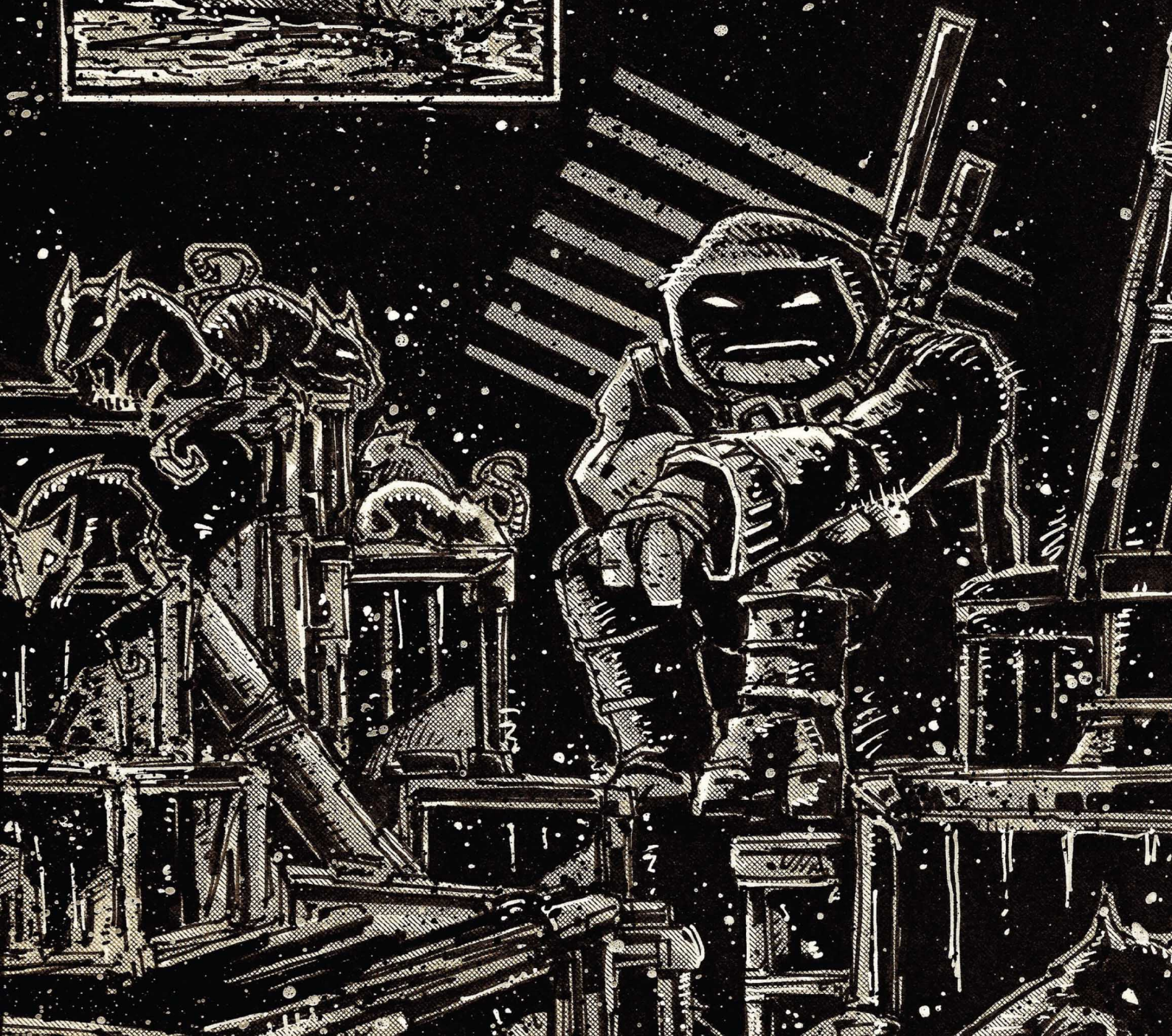
تعرینم به  
انتها رسید



هیچ صلحی وجود نداشت  
تا وقتی که سر نوشت  
خودمو به پایان نرسوندم



و وقتش بود پیام خونه  
تا باهش روبرو بشم...





کتاب پدر  
مسیر راهم بود



تا انواع هنرهای رزمی  
رو یاد بگیرم و  
بهشون مسلط بشم



تا با هر چالشی  
سازگار بشم...  
با هر نوع مبارزهای

من آخرین بازمانده گروه  
بودم. بدون استاد بودم

رونین بودم

و به من بستگی  
داشت که شرافت  
خانواده رو برگردونم



... تا ماموریت استادمو  
تکمیل کنم. تا آخرین  
اوروکو رو بکشم.

و این  
صفحه آخر...



... یعنی چی؟



یعنی هنوز  
کار برای انجام  
دادن دارم

خوبه چون تیم من  
قراره بهت  
کمک کنه



نه. از پیشنهادات  
ممنونم

ولی من مسئول  
کشته شدن  
کس دیگه‌ای  
به خاطر خودم نیستم



خیلی بد شد چون ازت درخواست نکردم.  
اگه به خاطر ما نبود اینجا نبودی

به خاطر کاری که تو انجام دادی  
تو دردسر افتادیم. پس اگه  
برای شکست دادن هیروتو کمک  
نمی‌خوای، برامون مهم نیست

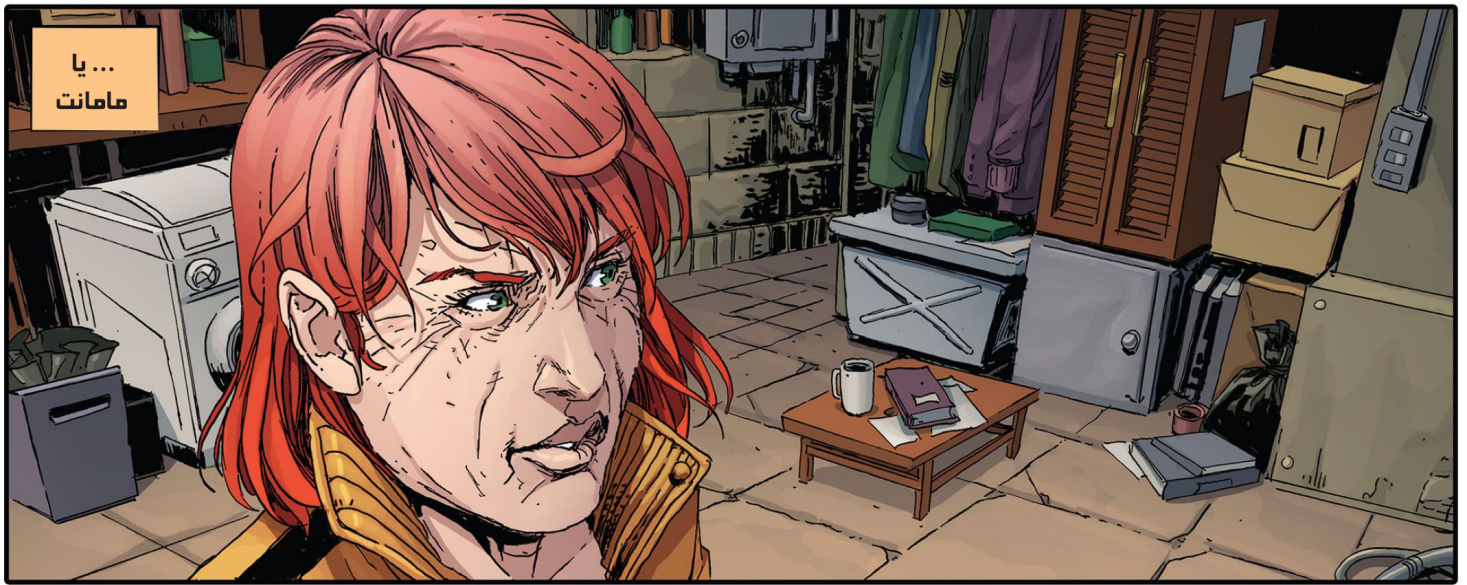


ههه



چیز خنده داری  
گفتم؟

فقط دارم فکر می‌کنم  
تو بیشتر شبیه باباتی ...



TO BE CONTINUED

# شماره دو

